

ارواحی که با مشایعت رسولان الهی در حال انتقال به محل زندگانی جدید خویش هستند، مشاهداتی در مسیر انتقال دارند که شنیدنی است...

به شما می‌گویم که پس از جدایی از جسم و حتمی شدن مرگتان، حتی برای لحظه‌ای کوتاه هم در کنار جسم بی‌روح و دنیای تاریکی که مدتی در آن زیست و سکنی داشتید باقی نمانید و با ارواح و رسولانی که برای قبض جانتان شرف حضور یافته‌اند به طبقه روحی خود سفر نمایید. هرگز فرصت گران‌بهایی را که نصیبتان شده است را از دست ندهید و مبادا دلبستگی‌ها و وابستگی‌های خانوادگی و دنیایی شما را از رفتن به عرش خدا باز دارد. من پس از مرگ دچار این خبط و اشتباه شدم و مطابق زمان شما چیزی حدود ۴۰ سال بی خود و بی جهت در جهان مادی که در آن متولد و زندگی میکردم باقی ماندم و در این مدت شاهد بسیاری از اتفاقات تلخ و شیرینی بودم که برای عزیزانم رخ میداد بدون آنکه بتوانم دخل و تصرفی در آنها بنمایم

تا اینکه با ارشاد و راهنمایی ارواح خیرخواهی که به دیدنم می‌آمدند دل از جهان کندم و به جهان روحی مخصوص خود سفر کرده و به مردمان سعادت‌مند ساکن در طبقه روحی که بدان تعلق داشتم، پیوستم. «بهشتی که در نظر شماست یعنی همانجایی که همه گونه نعمات و وسایل و امکانات رفاهی جمع است، همان بهشتی که در کتب الهی از آن سخن به میان آمده است یک تعریف کلی است از انواع بهشت‌هایی که متشکل از دنیاهای لطیف روحانی است که باید بگوییم ارواح نیکوکار به نسبت درجات تکاملی که از آن برخوردارند هر لحظه در حال ورود و آغاز زندگانی سعادت‌مند خویش در آن هستند. من نیز وقتی به محل زندگانی خویش عروج نمودم در میانه‌های راه دل‌نگران این بودم که مبادا در خور و شایسته ورود به چنین مکان و ماوای باشکوه و پر از نعمات الهی نباشم.» «سرعت پرواز من به همراه ارواح حامی که با من بودند به قدری زیاد بود که قادر بودیم که کل جهان فیزیکی با تمام کهکشان‌ها و فواصل میان آن‌ها را به طرفه العینی طی کرده و از مرزهای آن خارج شویم.

اما من اجازه داشتم در بخش‌هایی از فضاها
کهکشانی که بسیار باشکوه و نورانی بود توقف داشته
باشم و گوشه‌ای از عظمت پروردگار در خلق این همه
زیبایی و شکوه را مشاهده کنم. پس از رد شدن از
مرزهای جهان پهناور مادی، وارد اولین جهان روحی
شدیم که بسیار تاریک و سرد بود. آنقدر تاریک که
حتی نور کالبد اثیری من و ارواح همراهم فقط
میتوانست بخشی از تاریکی پیش رویمان را روشن
سازد. همه جا ظلمات و تاریکی محض بود. درعبور از
این دنیای تاریک، حضور ارواح بی‌شماری را که مثل ما
یا درحال عبور و عروج بودند و یا اصولاً ساکن آن جهان
بودند را احساس می‌کردیم اما بعلت عدم جاذبه‌ای و
کششی که ما را به آن محیط علاقمند سازد، هیچ توقفی
را جایز نمی‌دانستیم و بعضاً ناگهان صدای ناله‌ها و
ضجه‌های گروهی و یا انفرادی ارواحی را می‌شنیدیم که
معلوم نبود در کدام جهت ما و در کجای این دنیای
ظلمانی قرار داشتند. فضای غمبار و تاریک آن جهان به
قدری رعب‌آور بود که احساس عدم امنیت و دلشوره
عجیبی به من دست داده بود

و این موضوع را یکی از ارواح همراه من متوجه شد و به من چنین فرمود: «آیا میدانی اینجا کجاست». گفتم: نه. گفتم: «این اولین جهان روحی، پس از جهان مادی است که ما بدان وارد شدیم و در حال عبور از آن هستیم. در این دنیای تاریک و سرد هیچ نوری و هیچ نعمتی از جانب پروردگار متعال تابیده نمیشود و وسعت و بزرگی آن صدها برابر جهان مادی است که تو مدتی در آن زیست میکردی.» از ایشان پرسیدم: آیا اینجا جهنم است؟ فرمودند: «بله اینجا دوزخ است و ارواحی که در زندگانی دنیوی تمام هم و غمشان مادیگرایی و خودپرستی و ارضا تمایلات پست حیوانی بود، به محض ورود به این جهان دیگر قادر به اوج گرفتن نیستند و زمین‌گیر می‌شوند. زیرا ثقل و تکاثف موجی کالبد اثیریشان بعلت آلودگی به امواج ثقیل مادی، قدرت پرواز را از آنها گرفته است و اینگونه در چاه عمیق و تاریک دوزخ معلق و شناور به این سو و آن سو پرتاب می‌شوند.» از ایشان پرسیدم، آیا دوزخیان تا ابد اینجا می‌مانند؟

جواب دادند: «هیچ روحی تا ابد در جهان‌های تحتانی نمی ماند و همانگونه که می‌دانی دوزخ تحتانی ترین جهان روحی است که ارواح گه‌ن‌کار در آن گرفتارند، اما بالاخره روزی همین ارواح هم پس از تحمل کیفر و جزا، و آگاهی از وضعیت بغرنج خویش و بازنگری عمیق به اعمال و رفتارشان در زندگی دنیایی اشان توبه کرده و در نهایت مورد عفو و بخشش خداوند مهربان قرار می‌گیرند، البته این اتفاق به نسبت درجات مردمان جهنم متفاوت است، مثلاً یک روح جهنمی ممکن است صد سال، اما روحی دیگر قرن‌ها ممکن است در جهنم بماند تا چنان عاقل شود که مشمول رحمت و بخشش خداوند گردد».

اینجا لازم است به شما گوشزد کنم از هم اکنون آن جهان و دنیای روحی مناسب خویش را برای خود آماده و مهیا نمایید زیرا آن دنیای لطیف روحانی ماوا و مسکنی است که قرار است شما در آن تا سالیان بسیار درازی زیست جاوید و تقریباً ابدی داشته باشید.

این همان دنیایی است که شما با اعمال و کردار و اندیشه‌های خویش برای خود می‌سازید. پس شما ملحق به عشیره و طایفه‌ای خواهید شد که همانند شما در روی زمین زیست مادی و سیاره‌ای داشته‌اند و تقریباً شما با آن‌ها در یک ردیف و درجه از تکامل معنوی به سر می‌برید و لاجرم با همان جماعت از ارواحی که قرابت و شباهت میان شما و آن‌هاست محشور خواهید شد.

پربیراه نیست که بگویم بی‌نهایت طبقات و مناطق و فضا‌های روحی در جهان غیب وجود دارد. هر روحی پس از مرگ البته تا زمانی که مایل باشد میتواند به دنیای روحانی که بدان تعلق دارد، رجعت نکند زیرا هنوز به زعم خود، کارهای ناتمامی در دنیا دارد که وی فکر می‌کند میتواند سروسامانی به آن‌ها بدهد، اما چه سود که این سرگردانی و خوش خیالی بیش نیست و او هیچ تاثیری در روند زندگانی عزیزانش نخواهد داشت.

پس از بلوغ و رشد آگاهی ارواح که از یک لحظه بعد از مرگ تا سال‌ها و قرن‌ها ممکن است به طول بینجامد، بالاخره ارواح به این امر مسلم واقف می‌گردند که ماندنشان در دنیای مادی جز آنکه نوعی اتلاف سرمایه‌های معنوی برای وی است هیچ دستاورد دیگری دربر نخواهد داشت. در این زمان است که روح رضایت می‌دهد که به جهان و طبقه مربوط به زندگانی روحانی خویش مراجعت کند. به محض رسیدن به این آگاهی، ارواح مددکار و حامی به سراغ وی آمده و او را به همراه خویش به یکی از جهان‌های روحی که وی به آن تعلق دارد، به عشیره و طایفه روحی مربوطه ملحق می‌گردد.»

نکته: «باید به عرض برسانم که تحقیق و تفحص در باب علوم روحی نصیب هر شخصی نمی‌شود و دستی حمایتگر از عالم بالا و ارواح متعالی در کار است تا کسانی که سعادت برخورداری از دانش روحی را دارند شرایط برایشان فراهم شود تا در این وادی معنوی گام بگذارند.

وگرنه در دنیای شما افراد بسیاری وجود دارند که لحظه ای هرچند کوتاه حاضر نیستند به مرگ و سفری که در پیش دارند فکر کرده و خود را مهیای این سفر کنند»

ناگهان دروازه بزرگ شهر رویایی مرگ در زیر هیاهوی مستانه فرشتگان و ارواح کوکبی آهسته آهسته باز می‌شد و من به همراه روح حامی خویش سوار بر موجی لطیف و سیال وارد این شهر مبارک شدیم. بارگاه‌ها و قصرهای عظیمی که از دانه دانه سلول‌های در و دیوارش نور و روشنایی پخش می‌شد، انعکاسی از دریای نور بود که تا صدها کیلومتر از فضای پیرامون خود را روشن می‌ساخت. این انوارخیره کننده از امارت و اماکن باشکوه آن شهر عظیم، آن چنان عظیم بود که زبان از هر تعریفی قاصر و چشم‌ها یارای نگریستن مداوم به آن همه نور و زیبایی را نداشت.

اولین گام برای من این بود که یاد بگیرم که خودم را دوست داشته باشم و به خود عشق بدهم و محتاج این نباشم که عشق و توجه را از دیگران و دنیای خارج دریافت کنم.

اگر ما محتاج باشیم که دنیای خارج به ما عشق و احساس ارزش بدهد، آن مانند یک سراب خواهد بود که هیچ وقت کاملاً به آن نخواهید رسید و کافی نخواهد بود. ما نمیتوانیم خلاءهای روحی خود را با چیزهای بیرونی پر کنیم، این امکان پذیر نیست. عشقی که به خود می‌دهید باید نامشروط باشد، زیرا هیچ یک از ما کامل و بی‌عیب نیستیم. ولی باید یاد بگیریم که خود را همانگونه که هستیم قبول کنیم و دوست داشته باشیم. من آدمی بسیار نیازمند، و محتاج توجه دیگران بودم تا بتوانم برای خودم ارزش قائل شوم